



تعاضد منابع معرفت

محمد عالم زاده نوری

مبانی مختلف در معرفت دینی و اختلاف نظر در نوع تعامل منابع معرفت دینی با عقل و شهود، موجب پیدایش مکاتب مختلفی شده است. نزاع تاریخی متکلمان، فلاسفه و عرفا برخاسته از همین مبانی مختلف بوده است. ملاصدرا با ارائه تئوری هماهنگی میان این منابع (عقل و وحی و کشف یا برهان و قرآن و عرفان) اولین قدم را در ایجاد وفاق میان این مکاتب برداشت و این تنازع تاریخی را تا اندازه‌ای حل کرد.

تفاوت این تئوری با تئوری ملاصدرا در این است که ملاصدرا (لااقل در ظاهر کلامش) هر یک از این منابع را در تولید معرفت خودکفا و مستقل می‌داند. اما در این تئوری بر وابستگی این منابع به یکدیگر تاکید رفته است. با قبول این نظریه در مفهوم علم دینی تجدید نظر می‌شود و نظام تولید علم در حوزه‌های علمیه تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

در عصر حضور اجتماعی دین، بی‌شک قدرت نظریه پردازی و تولید دانش بسیار مطلوب و مورد نیاز است و دستگاه تولید علم به عنوان تأمین کننده پشتوانه نظری اقدامات اجتماعی باید توانمندی فراوانی برای پردازش و تولید انبوه گزاره‌های واقع نما داشته باشد و بتواند با آمادگی کامل به صورت مستمر پاسخ‌گوی ابهامات و رفع چالش‌ها باشد.

در دنیای غرب قدرت تولید علم در گرو تغییر نگرش نسبت به روش تولید علم بود. برای ما که دغدغه حجیت و استناد داریم و می‌خواهیم برخلاف دنیای غرب، دین را در عرصه عمل اجتماعی حضور دهیم، این تغییر نگرش بسیار حساس، ظریف و استراتژیک است. این تئوری درصدد ارائه یک راهکار تولید اندیشه و یک فرمول برای فرایند کشف است.

تعاضد منابع معرفتی

- انسان‌ها به صورت طبیعی به دنبال معرفت و کشف حقیقت هستند.
- این میل فطری تایید شده و بلکه مورد تشویق دین نیز قرار گرفته است.
- خدای متعال برای ارتباط با حقایق عالم و کشف هستی، ابزارهایی در اختیار انسان قرار داده است. این ابزارها عبارت‌اند از حس (تجربه)، عقل، شهود، و وحی. از این ابزارهای معرفت به منابع معرفت (یعنی منبع توجیه و اثبات صدق گزاره‌ها) نیز تعبیر شده است. در این میان مراد از وحی، حقیقت آن شعور مرموز و ارتباط قدسی که برای پیامبر حاصل شده و از نوع رؤیت قلبی یا شهود است نمی‌باشد. بلکه مراد از وحی، گزارش آن شهود است که در قرآن و روایات و به صورت ادله نقلی جمع‌آوری و عرضه شده است. استفاده از این منبع با روش استظهاری و استنباطی (هرمنوتیکی) صورت می‌گیرد.
- در اصل معرفت‌زا بودن این ابزارها (یا منابع) هیچ شکی نیست. از آنجا که این‌ها را به عنوان منبع یا ابزار معرفت به رسمیت می‌شناسیم باید به **اقتضای** آنان (یعنی تأثیر آنان به شرط عدم مانع) برای معرفت گردن نهیم. بنابراین معرفت حاصل از همه این منابع دست کم صحت و اعتبار غالبی دارد. یعنی گرچه معرفت حاصل از این منابع احتمال اشتباه دارد اما احتمال صدق این معرفت بسیار بیش از احتمال کذب آن است.
- ممکن است حوزه دخالت این ابزارها متفاوت باشد. برخی از این‌ها در عرصه حضور دیگری راه نداشته باشد. مثل حس که در عرصه معارف ماورای ماده حاضر نیست. محدودیت استفاده از برخی روش‌ها برای برخی کسان - مثلاً استفاده از روش عقلی برای غیر متفکران و استفاده از روش شهودی برای غیر اهلش و استفاده از روش استظهاری برای غیر مجتهد - از همین قبیل است. مثلاً خصوصیات برزخ و معاد از حوزه شناخت عقل و حس فراتر است. ممکن است مقداری از معارف اخلاقی و تربیتی دین نیز از همین قبیل باشد یعنی مصداق علمکم ما لم تکنوا تعلمون قرار گیرد.
- صحت و اعتبار این منابع دائمی نیست. (یعنی آن مقتضی معرفت دچار موانعی می‌شود) نه معرفت حاصل از تجربه همواره صادق است، نه معرفت حاصل از عقل و شهود و نه حتی معرفت حاصل از منبع وحی؛ زیرا گفتیم که مراد از وحی همین ادله نقلی است. این ادله قطعی الصدور و قطعی الدلالة نیستند. لذا اعتبار دائمی ندارند یعنی در مقام معرفت‌زایی کشف ناقص دارند.
- در باره منبع وحی باید بدانیم که کار ما یک تلاش تاریخی - عقلانی برای ارتباط برقرار کردن با ادله نقلی است. تاریخی است از جهت آنکه باید اصالت و صدور این‌ها به روش تحقیق تاریخی معلوم گردد. عقلانی است به جهت اینکه روش استنباطی ما یک روش فهم متن عقلایی است (هرمنوتیک - استظهار) در اصول فقه شیعه نوعی عقلانیت معطوف به متن اعمال می‌شود. نتیجه این پژوهش عقلانی تاریخی مثل سایر پژوهش‌ها معصوم نیست.
- یک تقریر از سخن مرحوم ملاصدرا این است که این منابع هر یک به تنهایی می‌توانند به حقیقت برسند و نهایتاً دستاورد مشترکی خواهند داشت. لازمه این تقریر در یک بیان عرفی این است که اگر سه نفر با هم هم پیمان شوند که مسیر معرفت

را طی کنند و هر یک طریقی خاص را برای حرکت انتخاب نماید - مثلاً یکی راه عقل، دیگری راه نقل و سومی راه تصفیه باطن و سلوک قلبی را - پس از چند سال جهاد معرفتی که همدیگر را می‌بینند، متوجه می‌شوند که به نتایج مشترکی رسیده و سخن واحدی آورده‌اند.

- ادعا می‌کنیم که نوعی ترابط و تعاضد میان این منابع معرفتی وجود دارد. یعنی بدون همکاری این سه، معرفت به نحو مطلوب حاصل نخواهد شد. مثلاً آن کس که از طریق عقلی پیش رفته معلوم نیست پس از طی زمان مورد نظر، نتیجه مطلوبی آورده باشد. نه از حیث کمیت و نه از حیث کیفیت. و هکذا نقلی و هکذا شهودی!
- دو مشکل احتمالی برای این منابع معرفتی پیش می‌آید که آنها را از کارآمدی می‌اندازد یکی اینکه ممکن است در فرایند حرکت خود متوقف شود در عین اینکه توان و اقتضای حرکت دارد (کاستی). دوم اینکه ممکن است در این مسیر خطا کند و بیراهه رود و خود نیز متوجه اشتباه خود نشود (کژی)؛ عقل مانند حس، هم احتمال اشتباه دارد و هم اینکه ممکن است به برخی از موضوعات حساس نشود و در آنها وارد نگردد. شهود نیز هم احتمال اشتباه دارد و هم ممکن است به برخی از مسائل راه نیابد. درک حاصل از ادله نقلی نیز، هم احتمال اشتباه دارد و هم احتمال توقف، یعنی ممکن است بسیاری از پیام‌های منطقی در متن به اذهان نیاید و دلالت‌های التزامی و تضمینی مخفی باقی بماند. البته این احتمال توقف یک امکان وقوعی است نه یک امکان عقلی.
- این دو مشکل را تا اندازه‌ای می‌توان با همکاری سایر منابع معرفتی حل کرد. یعنی امتناع وقوعی دستیابی عقل به برخی از معارف با همکاری نقل و شهود از بین می‌رود یا به تعبیر بهتر احتمال دستیابی عقل به برخی از معارف با این همکاری بالاتر می‌رود. در ضمن احتمال اشتباه او در برخی از دستاوردها نیز پایین می‌آید. کما اینکه احتمال دستیابی شهود با همکاری عقل و نقل به پاره‌ای از معارف بیشتر می‌شود و نیز احتمال اشتباه او در پاره‌ای از موارد کمتر می‌شود و خطاهای او آشکار می‌گردد. به همین ترتیب احتمال دستیابی به معارف از طریق ادله نقلی و استظهارات عرفی بالاتر می‌رود و احتمال اشتباه در این استنباطات کمتر می‌شود یا اگر اشتباهی رخ داده، نمایان می‌گردد. به تعبیر دیگر هر یک از این منابع اقتضای عمل سایر منابع را بالا می‌برد، موانع آنها را کمتر می‌نماید و برای آن بسترسازی می‌کند.
- دغدغه روش و منبع معرفت یک دغدغه درجه دوم است. نگرانی اصلی یک دانشمند باید کشف حقیقت باشد بنابراین به جای اینکه روش محور کار کند و دانش‌ها را بر اساس منابع یا روش‌های شان دسته‌بندی نماید موضوع محور پیش می‌رود. در این نگاه برای کشف حقیقت در یک موضوع از همه روش‌ها و منابع استفاده می‌شود این نگاه عام تلفیقی باعث می‌شود هم ثبوتاً در کشف حقیقت و دستیابی به واقع موفقیت بیشتری به کف آید و هم اثباتاً با طوایف مختلف بتوان سخن گفت.
- می‌توان گفت همان طور که باید روایات را بر قرآن عرضه کرد باید فهم عقلانی و دستاورد شهودی را نیز بر قرآن عرضه کرد. اگر مخالف قطعیات آن بود آن را کنار گذاشت. به همین وزن باید گفت فهم از قرآن را نیز باید بر عقل و بر شهود عرضه کرد اگر مخالف قطعیات آن بود باید آن را کنار گذاشت. این مدلول التزامی حجیت قطع است. محکّمات قرآنی و

محکومات عقلانی و محکومات شهودی همواره مرجع اعتبار متشابهات قرآنی، عقلانی و شهودی هستند. حتی این مسأله را در باره معرفت تجربی هم می‌توان گفت زیرا محکومات تجربی ما همین نقش را ایفا می‌کنند. مثلاً هیأت و نجوم قدیم امکان استظهارات خاصی از قرآن کریم را می‌داد (مثلاً در تفسیر سماوات سبع). اما مشاهدات تجربی جدید که به قطع، آن نظام هیوی را ابطال کرده، امکان آن تفسیرهای خاص را گرفته است. بدین ترتیب آموزه‌های قطعی سایر منابع برای گزاره‌های دینی نقش قرینه لبی را پیدا می‌کند و به تخصیص و تبیین و تقیید و تفسیر آن منتهی می‌شود. حس و تجربه و شهود و عقل نیز می‌توانند تفسیر انفسی و آفاقی متون مقدس دینی باشند.

- ما با داشتن منابع اولیه دین از سایر منابع معرفت بی‌نیاز نمی‌شویم. این ابزارهای شناخت امکانات و تجهیزات معرفتی ما هستند که باید همه آن‌ها را به کار گرفت و هیچ یک را بلا استفاده و معطل وانهاد.
- بنابر مطالب گذشته برای دستیابی به معرفت (باور صادق موجه) در هیچ سطح و مرحله‌ای هرگز نباید به یک منبع معرفتی اکتفا کرد. اگر به دنبال حقیقت هستیم باید همه ابزارهای معرفتی خود را فعال کنیم و از همه به صورت متوازن کار بکشیم. تنها ایفای نقش هماهنگ این ابزارها به تولید معرفت می‌انجامد. به بیان دیگر این ابزارهای معرفتی هیچ یک به منزله تجهیزات اضافه بر سازمان (و امکانات یدکی مانند راه پله اضطراری در ساختمان‌ها) نیست! که بتوان از آن در مرحله‌ای استغنا جست. برای حرکت معرفتی به همه آنها نیاز است. نباید خود را از امکانات معرفتی خود محروم سازیم.
- بر این اساس مرجعیت و آئوریت به **یک منبع معرفتی** بازگشت ندارد. بلکه به **پیوند این منابع** باز می‌گردد. معرفت بدون این پیوند هرچند قطعی باشد در معرض احتمال اشتباه یا توقف قرار دارد. با پیوند انضمامی میان منابع معرفتی، احتمال اصابت به واقع خیلی بیشتر می‌شود و کارآیی منابع معرفتی تصاعدی افزایش می‌یابد.
- مرجعیت را نباید دائر مدار وجود و عدم دانست (ادعای صفر و یک، یا هست یا نیست) این مرجعیت از مقولات مشکک و ذات مراتب است.^۱ یعنی مرجعیت برای صدق و اصابت واقع، بسته به میزان احتمال این اصابت است. اگر فرض کنیم که ادله نقلی ظن‌آور باشند به اندازه ضریب کشف خود مرجعیت دارند و اگر با انضمام سایر منابع معرفتی این ضریب کشف در مجموع بالاتر می‌رود مرجعیت نیز بالاتر می‌رود. ما در مقام استناد به ادله معرفتی و تمسک به منابع معرفت می‌خواهیم آینده را از حیث اصابت به واقع پیش‌بینی کنیم. لذا اینجا جایگاه منطق فازی و حساب احتمالات است. مرجعیت مساوی با میزان احتمال واقع‌نمایی و دستیابی به حقیقت است. اگر دین مرجعیت دارد به جهت آن است که در مقام کشف واقع خیلی موفق دانسته شده است. و اگر مرجعیت سایر منابع زیر سوال است به جهت تردید در واقع‌نمایی آنان است.

^۱ در منطق صوری گزاره را یا صادق یا کاذب می‌شمارند یعنی میان صفر و یک می‌بیند اما با منطق فازی این تحلیل کامل شده و میزان احتمال صدق و کذب و ضریب اعتبار یک گزاره میان صفر و صد تصور شده است. یعنی یک منطقه خاکستری میان سیاه و سفید. این تحلیل فازی در باره گزاره‌های ناظر به آینده نه گذشته یعنی در مقام پیش‌بینی خیلی راهگشا است.

- با این بیان، ما سکولار نشده‌ایم، چون منبعیت و مرجعیت دین را فی الجمله - یعنی در میان همه منابع معرفتی و با حفظ آن پیوند انضمامی - قبول داریم و معتقدیم که بدون حضور دین تحصیل و رشد معرفت کامل نیست.
- یک احتمال این است که نیاز انسان به دین تنها در بدو حرکت معرفتی خود بوده است و ادیان آسمانی با ارائه انبوهی از معارف، بشر را به حدی رسانده‌اند که خود می‌تواند حرکت خود را با عقل و شهود و تجربه پیش گیرد. به بیان دیگر دین با عرضه سخن خود حس و ذهن و دل انسان و دانش‌های مختلف را در طول تاریخ جهت بخشید برخی مطالب را انسان نمی‌توانست جز با همکاری وحی دریابد. (علمکم ما لم تکنوا تعلمون) وحی همکاری کرد و انسان دریافت (حدوثا) اما اکنون با غیر روش نقلی هم می‌تواند آن را ارائه کند به طریق عقلانی یا شهودی یا حتی تجربی. در اصل دستیابی به آن معرفت نیازمند وحی بود اما الان اگر فرض عدم وحی هم شود باز آن معرفت را از طرق دیگر دارد. نوعی بی‌نیازی از وحی در استمرار ...
- نگاه ما به قرآن به عنوان معجزه جاوید پیامبر خاتم (ص) این احتمال را نفی می‌کند. معارف قرآنی همواره و در هر سطحی معرفت عقلی شهودی و تجربی را تکمیل و ترمیم می‌کند. یعنی همواره باید دست نیاز ما به قرآن و روایات دراز باشد و آن را به عنوان منبع معرفتی ببینیم.
- دین مدعی است که علمکم ما لم تکنوا تعلمون آیا این تعلیم یکبار برای همیشه بوده یا ادامه دارد؟ دین چه چیزی آورده که انسان نمی‌توانسته درک کند؟ آیا در همه علوم این فرض هست یا این مربوط به حقایق ماورایی مثل احوال آخرت و حیات برزخی و ... است؟ مثلاً در اخلاق چه چیزهایی بوده که گزاره‌های صرفاً دینی است و انسان نمی‌توانسته خود با تلاش انسانی درک کند؟
- وقتی می‌گوییم علم دینی مرادمان از علم تک گزاره‌ها نیست. بلکه نظام گزاره‌ها را به عنوان یک سامانه هدفمند در نظر می‌گیریم. بر این اساس به دنبال علمی هستیم که بتوان با آن انسان کامل دینی ساخت و جامعه آرمانی دینی را بنا کرد. علمی که در تمدن سازی اسلامی به کار آید.
- علم دینی علمی است که در میان منابع آن منبع وحیانی نیز حضور داشته باشد. اگر منبع وحی به کلی وانهاده شود و انسان خود را از این امکان معرفتی محروم سازد دانش تولید شده سکولار است.